

- دارای قسمت علایم اختصاری، فهرست اعلام، فهرست مجلات و روزنامه‌ها و جداول آماری نیز می‌باشد. نویسندگان کتاب «علی چارک اوغلو» استادیار علوم سیاسی در دانشگاه بغازیچی (بوسفر)، «ماین ادر» استادیار مسایل بین‌المللی در کالج کلارک لوئیس پرتلند و کمال کیریشچی استاد روابط بین‌الملل در دانشگاه بغازیچی استانبول می‌باشند.
- این کتاب در یک نگاه کلی درصدد است تا وضعیت خاورمیانه را در عصر جهانی شدن اقتصاد مورد بررسی قرار دهد. به نظر نویسندگان در این روند ترکیه دارای نقش کلیدی در ایجاد خاورمیانه جدید است.
- اقتصاد سیاسی همکاری منطقه‌ای در خاورمیانه**  
Ali Carkoglu, Mine Edar and Kemal Kirisci, *The Political Economy of Regional Cooperation in the Middle East*, London: Routledge, 1998, 268 pages.
- رحمان قهرمان پور  
دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل  
دانشگاه شهید بهشتی
- کتاب اقتصاد سیاسی همکاری منطقه‌ای در خاورمیانه در ۹ فصل تنظیم شده که فصل اول آن مقدمه و فصل آخر آن نتیجه‌گیری است. علاوه بر این، کتاب

مفروض کتاب این است که با توجه به اهمیت ژئواستراتژیک و اقتصادی منطقه، تضمین ثبات از طریق همکاری منطقه‌ای یک اولویت است و منظور از همکاری نیز عمدتاً همکاری اقتصادی در جهت منطقه‌گرایی است، چون کشورهای منطقه به دلایل امنیتی مجبور به همکاری سیاسی هستند. بر این پایه فصلهای هفت‌گانه کتاب می‌کوشد تا پنج ادعای زیر را به

اثبات برساند:

۳. آن عده از کشورهای خاورمیانه که

دارای اقتصاد نسبتاً آزاد و رژیمهای نسبتاً دموکراتیک و میانه‌رو هستند، راحت‌تر می‌توانند با یکدیگر کنار بیایند. این کشورهای همسو<sup>۱</sup> از نظر نویسندگان عبارتند از: اردن، اسرائیل، مصر، فلسطین و ترکیه که می‌توانند در تقویت همکاری منطقه‌ای نقشی محوری ایفا کنند. حرکت به سوی دموکراسی در خاورمیانه علی‌رغم مشکلات پیش‌رو می‌تواند احتمال صلح و همکاری را در منطقه خاورمیانه افزایش دهد. از طرف دیگر در بعد داخلی نیز فشار در زمینه افزایش دموکراسی زیاد است. دلایل این فشار عبارتند از: افزایش فاصله

۱. تحولات دو دهه گذشته در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در خاورمیانه موجب شده است تا محیطی مساعد برای همکاری منطقه‌ای و اقتصادی فراهم شود. این تحولات عبارتند از: جهانی شدن اقتصاد، ادغام شوروی سابق و اروپای شرقی در بازارهای جهانی، گسترش تجارت بین‌الملل، پایین آمدن قیمت نفت، جنگ ایران و عراق، افول پان عربیسم و جنگ خلیج فارس.

۲. صلح و همکاری اقتصادی در

منطقه تقویت‌کننده یکدیگرند و در حفظ ثبات و رشد اقتصادی نقشی حیاتی دارند،

میان فقرا و اغنیا، تداوم روابط فاسد و وابسته در سیاستگذاری عمومی، تخصیص منابع و نبود مجربایی برای اعتراض به آن. نورتون و وایت بر این اعتقادند که درگیریهای آینده خاورمیانه درگیریهایی داخلی خواهد بود و در آن جوامع علیه حکومتها خواهند شورید.

۴. در نبود ساختارهای داخلی که دولتها را وادار به همکاری کند فقط توافقنامه های بین حکومتی وجود دارد که در آنها نیز توجه چندانی به خواسته های جوامع نمی شود. از این رو هر نوع طرح همکاری باید شامل بسیج گروه های اجتماعی، اقتصادی بوده و از روند دموکراسی حمایت کند، چون دموکراسی بدون آزادسازی اقتصادی پایدار نخواهد بود. در عین حال که گروه های صادرات محور برای این همکاری ضروری است ولی نظامهای اقتدارگرا و ملی گرای بسته، یکی از اصلی ترین موانع همکاری به حساب می آیند.

۵. و بالاخره این که در خاورمیانه جدید و در حال ظهور، منافع امنیتی و اقتصادی ترکیه بیش از هر زمان دیگری با

ثبات و اهمیت خاورمیانه گره خورده است و اگر خاورمیانه ناامن شود ترکیه بیش از هر کشور دیگری آسیب خواهد دید.

متدلوزی مورد استفاده نویسندگان برای اثبات ادعاهای فوق عبارت است از: چارچوب بازی دو سطحی پوتنام<sup>۱</sup> که مطابق آن چارچوب، در مذاکرات بین دولتها به صورت همزمان دوبازی در دو سطح در حال انجام است. بازی اول در سطح (I) همان مذاکرات در سطوح دولتی است. حال آنکه بازی دوم مربوط به تعامل میان بازیگران دولتی با نیروهای داخلی و اجتماعی خود در سطح (II) است. بنابراین در هر مذاکره بین المللی دولتمردان از لحاظ راهبردی در دو سطح چانه زنی می کنند. یعنی می کوشند توافق انجام شده در سطح (I) بین المللی را در سطح (II) داخلی به تأیید برسانند. دلیل انتخاب این چارچوب تحلیلی به گفته خود نویسندگان این است که عوامل خارجی و داخلی را به طور همزمان مورد تأکید قرار می دهد. در حالی که در تحلیلهای متداول عمدتاً یک دسته از این عوامل مورد تأکید قرار می گیرند. بنابراین از نظر این چارچوب

1. Putnam

بسیج عوامل داخلی در جهت همکاریهای مختلف می‌تواند نقشی اساسی و تعیین کننده در پیشبرد صلح و دموکراسی در خاورمیانه داشته باشد و بالاخره اینکه نویسندگان کتاب با بهره گیری از رهیافت اقتصاد سیاسی این ادعا را پیش می‌کشند که مسایل اقتصادی منطقه نظیر نفت، جمعیت و آب نمی‌تواند جدای از مسایل مربوط به انواع رژیمها و تحولات سیاسی مورد بررسی قرار بگیرند.

فصل دوم کتاب به بررسی منطقه گرایی جدید و خاورمیانه اختصاص دارد. نویسندگان با تفکیک منطقه گرایی در شکل گذشته آن (که تا حد بسیار زیادی همان همگرایی بود) و منطقه گرایی جدید که بعد از پایان جنگ سرد و تشدید جهانی شدن اقتصاد مطرح شده است، یادآور می‌شوند که خاورمیانه در روند جهانی منطقه گرایی ظاهراً یک استثناست. چون حداقل سهم تجارت جهانی و جریان سرمایه گذاری مستقیم خارجی (FDI) را به خود اختصاص داده است و اگر نفت را در نظر نگیریم می‌توان گفت که خاورمیانه کمترین همگرایی را با اقتصاد جهانی دارد.

نویسندگان سه عامل را در گسترش منطقه گرایی مهم می‌دانند:

۱. قواعد متحول رقابت در اقتصاد جهانی؛
۲. پایان جنگ سرد؛
۳. گرایش به سوی آزادسازی اقتصادی و سیاسی به خصوص در کشورهای در حال توسعه.

از نظر آنها نبود یک محیط امنیتی سالم در خاورمیانه اصلی ترین مانع در برابر همکاری اقتصادی است، با این حال به وجود آمدن محیط امن نیز تبعاتی برای حکومتها در پی خواهد داشت که از جمله می‌توان به کاهش مشروعیت آنها بر اثر ناتوانی در دشمن تراشی اشاره کرد. بنابراین عدم همکاری در خاورمیانه از یک سوره در عدم امنیت منطقه دارد و از سوی دیگر خود کشورهای منطقه نیز برای کنترل بی ثباتی سیاسی داخلی نیاز به تولید و تهدید و دشمن خارجی دارند. بنابراین صلح اگرچه شرط لازم برای همکاری است، ولی شرط کافی نیست. همه اینها در حالی است که روز به روز نیاز به منطقه گرایی در خاورمیانه بیشتر می‌شود، زیرا در غیر این صورت

منطقه مذکور روز به روز در اقتصاد جهانی حاشیه نشین تر خواهد شد. به خصوص اینکه کشف منابع نفتی در دریای خزر نیز وابستگی نفتی غرب به خاورمیانه را کاهش می دهد.

منطقه گرایی در خاورمیانه با مشکل دیگری نیز مواجه است و آن روابط کنونی دولت-جامعه در این منطقه است. منطقه گرایی جدید و همگرایی بیشتر در اقتصاد جهانی گویای آن است که ساده ترین توافقات تجاری نیازمند هماهنگی میان سیاستهای داخلی و نیز سیاست میان دولتهاست. به عبارت دیگر تجدیدنظر در روابط کنونی دولتها با جامعه ضروری است. به خصوص اگر توجه کنیم که بسیاری از حکومتهای خاورمیانه بسته بوده و به صورتی وسیع در اقتصاد دخالت می کنند. همین طور وابسته نبودن دولتها به مالیاتهای داخلی باعث می شود تا از تن در دادن به اصلاحات سیاسی که می تواند سیاستهای آنها را به چالش بکشد خودداری کنند. پس به طور خلاصه می توان گفت که نبود یک صلح جامع و اصلاحات اقتصادی مهم که ریشه در سیاست حکومتهای ناکارآمد دارد،

چشم انداز همکاری را در منطقه تیره و تار کرده است.

نویسندگان در فصل سوم کتاب که «اقتصاد سیاسی همکاری منطقه ای: به سوی یک مدل» نام گرفته می کوشند تا مدل پوتنام را در مورد توضیح همکاری در خاورمیانه به کار گیرند. هدف عمده این فصل نشان دادن تأثیر عوامل داخلی بر نحوه همکاریها در سطح دولتی است، چون مفروض این است که ترکیب منافع گروههای مختلف در خاورمیانه نه تنها متأثر از محیط بین المللی، بلکه همچنین متأثر از ساختارهای سیاسی و اقتصادی داخلی آنهاست. بدین ترتیب بازی دو سطحی پوتنام را می توان به نوعی نظریه وابستگی متقابل میان نیروهای داخلی و بین المللی دانست. این نظریه با این پرسش آغاز می شود که چرا در سیاست با موقعیتهایی مواجه می شویم که در آنها نتیجه ای که در ابتدا منطقی به نظر می رسد هیچگاه تحقق پیدا نمی کند و نیز واکنشی که انتظار آن می رود مشاهده نمی شود؟ به عبارت دیگر چرا عقلانیت موردنظر ما در برخی مواقع تحقق پیدا نمی کند. مطابق نظر پوتنام و

تسه بلیس<sup>۱</sup> وقتی تصمیم گیران همزمان مشغول انجام بیش از یک بازی هستند و استراتژی‌های پیگیری شده در هر یک از آنها نیز وابسته به دیگری است، این احتمال وجود دارد که با نتایج عجیب و غریب غیرعقلانی مواجه شویم. برای اجتناب از این کار باید تمام متغیرهای مؤثر بر هر یک از بازیها را به حساب آوریم.

مطابق مدل فوق می‌توان نوعی همکاری زیربینه<sup>۲</sup> را هم تصور کرد، یعنی چیزی بین همکاری کامل و عدم همکاری. ظاهراً این نوع همکاری بسیار متداول است، علت آن هم تأثیر نیروهای داخلی بر تصمیمات اتخاذ شده در سطح ملی است. نویسندگان در صدد برآمده اند از این مدل برای توضیح همکاریها در خاورمیانه استفاده کنند. به نظر آنها معضل تجاری-امنیتی مانعی عمده در برابر همکاریهای منطقه ای در خاورمیانه بوده است، یعنی کشورها از این می‌ترسند که در صورت افزایش تجارت خود با کشور دشمن، موجبات تقویت قدرت سیاسی او را

فراهم کنند که این نیز در نهایت می‌تواند امنیت کشور اول را با خطر مواجه کند. این همان ذهنیت امنیت محوری است که در خاورمیانه همه چیز را تحت سیطره خود درآورده است.

مسئله دیگر توزیع قدرت سیاسی و اقتصادی در میان کشورهای خاورمیانه یعنی قدرت کشورها در مقابل یکدیگر است. این عامل در تعیین شریک تجاری دارای اهمیت خاصی است. همین نیز به نوبه خود زمینه همکاری را در خاورمیانه تضعیف می‌کند، اما عدم همکاری ریشه‌ای تاریخی هم دارد، یعنی نبود یک رژیم امنیتی بین‌المللی در منطقه در دوران جنگ سرد آن هم به دلیل تقسیم شدن آن میان دو بلوک، موجب شده بود تا کشورها به جای گسترش همکاری‌ها به فکر ستانده (gain) باشند که این نیز موجب تأخیر افتادن توسعه نهادهای منطقه ای و نیز رفتارهای قانون محور و وابستگی متقابل شد. مشکل دیگر در همین چارچوب علاقه مندی خود کشورهای خاورمیانه برای کشاندن پای قدرتهای بزرگ

1. Tsebelis  
2. Suboptima

به منطقه جهت حل منازعات بود که همکاری در میان خود کشورهای منطقه را کاهش داد. یکی از کاربردهای مدل پوتنام این است که چگونه مسایل مربوط به امنیت ملی به خاطر بهره برداری داخلی مورد مبالغه قرار می‌گیرد و در دستور کار عمومی نگه داشته می‌شود.

عامل دیگر داخلی که مانعی عمده در برابر همکاری است، عبارت است از درجه پایین مشروعیت حکومت‌های منطقه در سطح داخلی. این مسئله باعث کم‌اعتباری این کشورها در تعهدات بین‌المللی می‌شود، یعنی از نظر کشورهای دیگر حکومت‌های خاورمیانه مجبور نیستند به تعهدات خود عمل کنند، چون از داخل تحت فشار قرار نمی‌گیرند. بالاخره اینکه عدم قطعیت بیش از حد موجود در خاورمیانه این ترس را به وجود می‌آورد که مبادا دولت‌ها بر اثر همکاری با دست خود موجبات شکست خود را فراهم آورند. نویسندگان با بهره‌گیری از مدل بازی دو سطحی این ادعا را مطرح می‌کنند که همکاری و صلح در خاورمیانه در بهترین وجه می‌تواند از طریق بسیج بازیگران

دولتی و نیز بهبود همکاری و تعامل میان اجزای داخلی حکومتها تحقق پیدا کند.

فصل چهارم کتاب با عنوان نقشه اقتصادی خاورمیانه، حاوی آمارهای بسیار جالب در مورد اقتصاد منطقه و نیز تجزیه و تحلیل این آمارهاست. نویسندگان خاطر نشان می‌کنند که ماهیت منحصر به فرد ساختار اقتصادی خاورمیانه دلایل مختلفی دارد که در رأس آنها می‌توان ترکیب عجیب و غریب منابع طبیعی منطقه را ذکر کرد. از نظر ریچاردز، اقتصاد سیاسی خاورمیانه تحت سلطه سه عامل قرار دارد: باران کم، نفت زیاد و جمعیت رو به افزایش جوانان. عامل اول مربوط به شرایط جوی منطقه است. به دلیل بارش کم بخش کشاورزی خاورمیانه قادر به برآوردن نیازهای جمعیت رو به افزایش نیست و این مسئله نیز میزان واردات کالاهای مصرفی با دلارهای نفتی را افزایش می‌دهد. پس نقش پیرامونی منطقه در اقتصاد جهانی به دلیل سه عامل فوق در حال باز تولید است. البته نباید این نکته را فراموش کرد که از زمانهای قدیم خاورمیانه با چنین مشکلی دست به گریبان بوده و به وجود آمدن شهرها در کنار

رودخانه‌های هم‌گواهی بر این ادعاست، اما در حال حاضر مشکل اصلی در خاورمیانه بیشتر مربوط به توزیع و تقسیم آب‌های سطحی است تا دسترسی به آن. به‌عنوان نمونه مطابق آمار بانک جهانی میزان آب قابل دسترسی غیرصنعتی در خاورمیانه سرانه ۸۹٫۷ متر مکعب است که در مقایسه با کشورهای با درآمد بالا در مرتبه دوم قرار دارد. همین‌طور سرانه استفاده صنعتی از آب ۴۶۴٫۵ متر مکعب است که بیشتر از میزان کشورهای کم‌درآمد است. اما نکته اساسی اینجاست که میزان عقب‌نشینی آب صنعتی در منطقه تقریباً برابر با میزان آن در کشورهای دارای درآمد بالاست؛ یعنی سرانه ۴۷۳٫۴ متر مکعب.

در مورد جمعیت نیز آمارها گویای آنند که جمعیت خاورمیانه از ۱۷۰ میلیون نفر در سال ۱۹۷۰ به ۳۴۵ میلیون نفر در ۱۹۹۵ رسیده است. اگرچه از اوایل ۱۹۹۰ رشد جمعیت در منطقه کند شده ولی هنوز نرخ آن از دیگر مناطق دنیا بیشتر است، یعنی ۲٫۹۷ درصد از کل جمعیت فوق، تنها ۱۱۹٫۵ میلیون نفر از لحاظ اقتصادی فعال هستند. با این حال نرخ رشد جمعیت فعال

بیشتر از نرخ رشد خود جمعیت است. به طوری که طی ۲۵ سال گذشته جمعیت نیروی کار در کشورهای ایران، مراکش، عربستان سعودی و یمن دو برابر شده است. اگر چه هنوز هم نرخ مشارکت ۲۴ درصدی زنان در خاورمیانه تا نرخ متوسط جهانی ۴۰ درصد فاصله قابل توجهی دارد، ولی طی همان ۲۵ سال گذشته نرخ مشارکت زنان هم افزایش پیدا کرده است. جالب توجه این که ایران به عنوان پرجمعیت‌ترین کشور خاورمیانه ۱۸٫۵ درصد جمعیت خاورمیانه را داراست.

مسئله مهم دیگر در خاورمیانه افزایش نرخ رشد شهرنشینی و کاسته شدن از جمعیت روستایی مولد است. تقریباً ۴۰ الی ۵۴ درصد جمعیت خاورمیانه غیر مولد هستند و از همین رو تعجب آور نیست که ۱۶ تا ۳۷ درصد مردم نیز زیر خط فقر زندگی می‌کنند و اکثریت آنها نیز متعلق به بخش کشاورزی‌اند. رشد جمعیت قابل توجه در حال ایجاد کردن بخش جدیدی در سیاست است. چون اگر قرار باشد حکومت‌های خاورمیانه تحت فشار داخلی قرار گیرند، این فشار از شهر نشأت خواهد گرفت.



در حالت کلی بررسی داده‌های اقتصادی در اقتصاد کشورهای خاورمیانه حکایت از مشکلات عدیده در اقتصاد کلان و ساختارهایی دارد که محیط سیاستگذاری خاورمیانه را شکل می‌دهند. در این رابطه ذکر نکات زیر حائز اهمیت خاصی است:

۱. خاورمیانه با محدودیتهای ناشی از آب و هوا و جغرافیا مواجه است؛

۲. مشکلات اقتصادی کشورهای خاورمیانه تقریباً شبیه هم است و این می‌تواند بالقوه همکاری میان کشورها را فراهم کند؛

۳. روابط تجاری در میان کشورهای منطقه، حتی در میان کشورهای عربی که مشترکات قابل توجهی با یکدیگر دارند چندان گسترده نیست.

در فصل پنجم، نویسندگان توانایی‌های بالقوه همکاری اقتصادی منطقه‌ای را مورد بررسی قرار می‌دهند. از نظر آنها ظهور علایمی مبنی بر احتمال برقراری صلح میان اعراب و اسرائیل توجه پژوهشگران را به ساختارهای اقتصادی و اجتماعی منطقه معطوف کرده است. به عبارت دیگر کشورهای خاورمیانه از لحاظ

ساختاری هم برای همکاری کردن با مشکلات عدیده‌ای مواجه هستند. هم‌اکنون این منطقه یکی از کم توسعه یافته‌ترین و منزوی‌ترین مناطق در اقتصاد جهانی است. منازعه دیرپای اعراب و اسرائیل هزینه‌های نظامی را در منطقه افزایش داده و موجب سرازیر شدن بودجه‌ها به این سمت شده و کشف حوزه‌های جدید نفتی در آسیای مرکزی و نیز تسهیل انتقال انرژی از اروپای شرقی و شوروی سابق، باعث روی گرداندن سرمایه‌گذاران از خاورمیانه شده است. گذشته از همه اینها سرمایه‌گذاران دیگر حاضر نیستند در منطقه‌ای سرمایه‌گذاری کنند که ریسک آن مدام در حال افزایش است و سیاستگذاریهای اجتماعی-اقتصادی آن تحت سلطه رهیافت ذهنیت جنگی قرار دارد.

نویسندگان کتاب مدعی اند همکاری اقتصادی در خاورمیانه پدیده‌ای است که بیشتر به سطح (II) یعنی مسایل داخلی-اجتماعی مربوط است تا سطح حکومتی (I). آنچه حکومتها می‌توانند در این مورد انجام دهند اتخاذ ترتیباتی در سطح دولتهاست، اما آنچه هم‌اکنون مشهود است

خصوصیت دیرینه مردم خاورمیانه با یکدیگر می باشد. از همین روست که آرایه یک چارچوب سیاسی برای افزایش همکاری های اقتصادی چندان آسان نیست. ماهیت غیردموکراتیک دولتهای منطقه مانع از اتخاذ یک سیاستگذاری عقلانی اقتصادی شده و بسیاری از تصمیمها نیز یا ریشه در ملاحظات امنیتی دارد و یا به منظور رانت خواری صورت گرفته است. علی رغم همه اینها می توان موانع همکاری را از طریق اصلاحات بازار و دموکراتیزه کردن مرتفع کرد.

در فصل ششم دینامیسم های تغییرات سیاسی در خاورمیانه در سه سطح بین المللی، منطقه ای و داخلی مورد بررسی قرار می گیرد. اهمیت این فصل در آن است که نشان می دهد چگونه سطوح سه گانه فوق در خاورمیانه بریکدیگر مؤثر واقع شده است. مفروض نویسندگان در این فصل این است که توسعه در سه سطح تحلیل بین المللی، منطقه ای و داخلی، محیطی را به وجود می آورد که برای همکاری اساسی است. این مفروض در واقع در مقابل این پرسشهای اساسی مطرح می شود که چرا خاورمیانه از لحاظ منطقه گرایی اقتصادی و

سیاسی عقبتر از دیگر مناطق است؟ و آیا تغییرات سیاسی موجود در خاورمیانه می تواند زمینه همکاری را افزایش دهند یا نه؟

نویسندگان در مروری تاریخی اثرات جنگ سرد بر تحولات سیاسی منطقه را مورد بررسی قرار داده و متذکر می شوند که نفوذ دوا بر قدرت و ایدئولوژیهای آنها، خاورمیانه را به دو بخش رژیمهای محافظه کار طرفدار آمریکا و رژیمهای انقلابی طرفدار شوروی تقسیم کرده بود و حتی بسیاری از درگیریهای داخلی نظیر جنگ داخلی اردن در ۱۹۷۱، ریشه در تعارضات ایدئولوژیک دوا بر قدرت داشت. از طرف دیگر منازعه اعراب و اسرائیل هم شکافهای ناشی از جنگ سرد را در خاورمیانه عمیقتر کرده بود.

پایان دوران جنگ سرد که به نظر نویسندگان نقطه آغاز آن تصمیمات گورباچف در دهه ۱۹۸۰ و نیز خروج شوروی از افغانستان بود، راه را برای همکاری منطقه ای در خاورمیانه هموار کرد. گورباچف ضمن اعلام آمادگی برای تجدید روابط با اسرائیل، مانع از تعمیق شکافهای ایدئولوژیک در داخل ساف شد و حتی عرفات

را هم به تغییر دیدگاه‌هایش تشویق کرد. همزمان با این تحولات نقش اروپای غربی در خاورمیانه اندکی بهبود یافت و اروپا به این واقعیت پی برد که امنیت اروپا با امنیت و ثبات خاورمیانه درهم تنیده شده است. یکی از اصلی‌ترین نمونه‌های دوران پس از جنگ سرد که در آن امنیت از حد نظامی-ملی فراتر رفت، همین وابستگی متقابل امنیتی میان اروپا و خاورمیانه بود. افزایش جمعیت جوان، تعارضات قوی و نبود امکانات، بسیاری را بر آن داشته تا راه مهاجرت به اروپا را در پیش گیرند که همین نیز مشکلات امنیتی فراوانی برای کشورهای اروپایی فراهم آورده است. موج ترورهای به راه افتاده در فرانسه در ۱۹۹۵ و نیز درگیریهای کردها و ترکها در آلمان نمونه‌ای از مسایل پیش آمده بر اثر مهاجرت است. علاوه بر این بنیادگرایی اسلامی هم که جهت گیری ضدغربی دارد ترس کشورهای غربی را افزایش داده است.

این تهدیدات جدید زمینه ساز مفهوم جدید استراتژی در ناتو بود که طیف وسیعی از مسایل امنیتی را دربر می گرفت. از مخاطرات اجتماعی-اقتصادی ناشی از

مهاجرت وسیع به اروپا گرفته تا تهدیدهای ناشی از سلاحهای کشتار دسته جمعی و موشکهای بالستیک. در پی این تحولات بود که اتحادیه اروپا (EU) ابتکار عمل این اتحادیه و کشورهای مدیریتانه را در ۱۹۹۵ از طریق نشست بارسلونا پیگیری کرد. اعلامیه بارسلونا که بیانگر رهیافتی جامع به امنیت و ثبات در خاورمیانه و مدیریتانه بود، بر وابستگی متقابل بین امنیت و ثبات دو طرف مدیریتانه تأکید می کرد و بر پایه آن کشورهای EU متعهد شدند تا برای ایجاد ثبات در حوزه مدیریتانه بخشی از منابع مالی خود را به آنجا منتقل کنند. به نظر نویسندگان، این احتمال وجود دارد که ابتکار عملهای اروپا زمینه را برای افزایش همکاری در خاورمیانه مهیا کند.

اما همراه با این تحولات، در سطح منطقه ای نیز تحولات مهمی رخ داد که موجب تغییر چهره سیاسی آن شد. این تحولات مهم عبارت بودند از:

۱. افول پان عربیسم و از بین رفتن نفوذ رژیمهای پان عرب در دهه ۱۹۸۰ که علت عمده آن جنگ ایران و عراق و تهدید امنیت کشورهای حاشیه خلیج فارس بود. در

پی این حادثه کشورهای محافظه کار هر چه بیشتر به کشورهای رادیکال نزدیک شدند و حتی مصر در ۱۹۸۴ و پس از برگزاری نشست اتحادیه عرب به صحنه سیاست جهان عرب برگردانده شد که این به معنای تأیید ضمنی پیمان مصر با اسرائیل و در نتیجه تأیید خود اسرائیل است.

۲. ظهور اسلام سیاسی که با انقلاب ایران تقویت شده بود و موجودیت کل رژیمهای عرب چه محافظه کار و چه رادیکال را به خطر انداخته بود. اگر چه سوریه این گروهها را به شدت در هم کوبید، ولی لبنان به واسطه عملکرد آنها وارد جنگ داخلی شد. در اینجا بود که اردن، عربستان سعودی و مصر برای حفظ امنیت خود باز هم به آمریکا نزدیکتر شدند.

۳. جنگ خلیج فارس که در پی حمله عراق به کویت پیش آمد بسیاری از معادلات سیاسی منطقه را تغییر داد. اعرابی که قدرت نداشتند عراق را از کویت بیرون کنند دچار یک نوع سرخوردگی روانی شدند و به آمریکا پناه آوردند. بدین سان آخرین ضربه بر پیکره رژیمهای رادیکال انقلابی فرود آمد.

اما مهمترین نتیجه جنگ خلیج فارس

افزایش اهمیت کشورهای غیرعربی منطقه، یعنی اسرائیل و ترکیه در ایجاد ثبات و امنیت در منطقه بود. به عبارت دیگر این کشورها ناخواسته خود را بیش از گذشته وارد محیط امنیتی خاورمیانه کردند. ترکیه ضمن همکاری با آمریکا اعمال تحریمهای اقتصادی علیه این کشور را آسان کرد. اسرائیل هم علی‌رغم حمله عراق به این کشور از پاسخگویی اجتناب کرد تا بدین سان در جبهه عربی ضد صدام شکاف ایجاد نشود. بدین ترتیب صدام در استفاده از برگ برنده فلسطین ناکام ماند، اما همین تحولات منطقه ای تحولاتی نیز در سطح داخلی کشورهای عرب ایجاد کرد. عرفات که از صدام حمایت کرده بود پس از شکست وی دچار سرخوردگی شد و حتی در صحنه مذاکرات صلح نیز به حاشیه رانده شد تا جایی که آمریکاییها و اسرائیلیها شرکت سازمان آزادی بخش فلسطین را در روند صلح فقط در قالب هیأت اردنی پذیرفتند، اما این تحولات همزمان بود با اوج گیری انتفاضه در فلسطین که رهبری عرفات را به شدت زیر سؤال برده بود. عرفات که از دو سو تحت فشار بود در کنگره بیستم در الجزایر

حضور خود را برای شرکت در مذاکرات اعلام کرده و بدین ترتیب از شاخه میانه رو ساف حمایت نمود. در پی این تغییرات گروه صلح هم اکنون، نیز در داخل اسرائیل قدرت گرفت. لذا راه برای گفت و گوهای مادرید هموار شد. این تحولات گویای به هم پیوستگی میان سطوح بین المللی، منطقه ای و داخلی است.

فصل هفتم کتاب به بررسی توانهای بالقوه همکاری سیاسی در منطقه اختصاص دارد. این فصل در واقع ادامه فصل مربوط به همکاری اقتصادی است. از نظر نویسندگان کتاب، با معیارهای موجود در خاورمیانه آنچه تا سال ۱۹۹۸ به وقوع پیوسته بود موفقیت محسوب می شد. چون اسرائیلیها و فلسطینیها از کنفرانس مادرید به این سو مذاکرات خود را ادامه می دادند. فلسطینیها ظاهراً با مذاکره به آن چیزی رسیده بودند که با نبرد به آن نمی رسیدند، اما نباید فراموش کرد که فرآیند صلح شکننده بود. به همین دلیل بعدها با مخاطرات جدی مواجه شد. سوریه در صدد افزایش چانه زنی است و ایران به عنوان یک کشور مهم از روند صلح خاورمیانه

حمایت نمی کند و آینده مبهم عراق نیز بر بی ثباتی منطقه می افزاید.

نویسندگان کتاب همکاری سیاسی بین کشورهای شبیه هم را عاملی مهم در روند دموکراتیزاسیون و صلح دموکراتیک در منطقه می دانند. آنها با پذیرش مشکلات موجود بر سر راه رسیدن به صلح معتقدند که با توجه به وجود یک رابطه قوی و پویا بین صلح منطقه ای و دموکراتیزاسیون، تشویق همکاری سیاسی میان کشورهای شبیه هم می تواند تقویت کننده فرآیند صلح باشد. این کشورها می توانند همان نقشی را در خاورمیانه ایفا کنند که شش کشور هسته در روند همگرایی اروپا ایفا کردند، اما عامل اساسی برای رشد فرآیند همگرایی عبارت است از تزریق حس امنیت و اعتماد در دلها و اذهان مردم منطقه.

فصل هشتم کتاب با عنوان، «دولتهای شبیه هم و همکاری منطقه ای: مطالعه ترکیه از منظر بازی دو سطحی»، با این مفروض شروع می شود که خاورمیانه در وضعیت کنونی خود به سه دلیل در یک نقطه عطف قرار گرفته است. این دلایل عبارتند از:

۱. محیط بین المللی که کشورهای

خاورمیانه در آن عمل می‌کنند. عوامل شکل‌دهنده این محیط عبارتند از: پایان جنگ سرد، جنگ خلیج فارس و موفقیت‌های حاصل شده در روند صلح؛

۲. ساختار اقتصادی کشورهای خاورمیانه که متأثر از ملاحظات نظامی است؛

۳. پیچیدگی محیط داخلی سیاسی در خاورمیانه.

نویسندگان تأکید می‌کنند که خاورمیانه جدید تصویر شده در این کتاب، تنها خاورمیانه ممکن نیست، چرا که ممکن است حکومت‌هایی مثل عراق، سوریه، ایران و لیبی با هم یک ائتلاف تشکیل دهند. یا الجزایر، عربستان سعودی و مصر اقدام به این کار کنند.

این فصل کتاب که کاربرد مدل دوسطحی در مورد ترکیه است، مشکلات پیش‌روی این کشور را در سه سطح بین‌المللی، منطقه‌ای و داخلی در دوران پس از جنگ سرد مورد بررسی قرار می‌دهد. در سطح بین‌المللی مشکلات مزبور عبارتند از: نقش ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک جدیدی که ترکیه بعد از جنگ

سرد پیدا کرده است. این مشکلات از آنجایی ناشی می‌شود که ترکیه با سه منطقه بالکان، آسیای مرکزی و قفقاز و خاورمیانه دارای مشترکاتی قابل توجه است. پایان جنگ سرد هم باعث شده تا منافع ملی ترکیه به صورت عمیقی با هریک از این مناطق ارتباط پیدا کند. جنگ خلیج فارس در واقع نقطه پایانی بر سیاست عدم مداخله سنتی ترکیه در خاورمیانه بود. در این دوران بازیگران بین‌المللی به ترکیه نه از منظر ژئواستراتژیک بلکه از منظر منبع ثبات در خاورمیانه نگاه می‌کردند. در چشم آمریکا و غرب، یک ترکیه طرفدار غرب و دموکراتیک بهتر از ترکیه‌ای است که با رژیم‌های رادیکال روابط نزدیک داشته باشد. از همین رو تصمیم گیرندگان آمریکا از ارتباط نزدیک ترکیه با کشورهای میانه رو خاورمیانه حمایت می‌کنند تا بدین وسیله زمینه برای گذار این کشورها به دموکراسی فراهم شود.

ترکیه که انتظار داشت از موقعیت جدید استراتژیک خود برای ورود به اتحادیه اروپا استفاده کند موفق به این کار نشد و در نتیجه به روسیه و آمریکا روی آورد. آمریکا نیز به دلیل داشتن منافع خاص در خاورمیانه

سعی کرد با فشار آوردن بر اتحادیه اروپا برای پذیرش ترکیه، موقعیت این کشور را در خاورمیانه تثبیت کند. حتی گفته می شود که در امضای اتحادیه گمرکی میان ترکیه و اتحادیه اروپا در ۱۹۹۵ لابی های آمریکایی نقش مهمی ایفا کردند. در سطح داخلی نیز ترکیه با مشکلات مختلفی روبه روست که از آن جمله می توان به اسلام گرایی اشاره کرد. اسلام گرایان در ترکیه بیشتر متمایل به گسترش روابط با کشورهای خاورمیانه هستند و این احزاب و نخبگان سکولار ترکیه را نگران می کنند. این نخبگان علی رغم اهمیت روبه افزایش خاورمیانه به دلیل ناامنی موجود از ورود در آن هراس دارند. پیمان نظامی ترکیه و اسرائیل را می توان بازتابی از این نگرانی دانست.

۲. نیازهای اقتصادی فوری ترکیه و خاورمیانه: جنگ خلیج فارس همراه فرصتهایی که برای ترکیه به همراه آورد، تهدیداتی نیز متوجه این کشور کرد که یکی از عمده ترین آنها کم شدن تجارت این کشور با کشورهای خاورمیانه بود. تحریم عراق تجار ترک را از بازار آن کشور محروم کرد و قطع شدن خط لوله کرکوک-یومورتالیک نیز در حدود ۳۰ میلیارد دلار به ترکیه خسارت وارد کرد. همچنین ترکیه برای رونق اقتصاد خود به بازارهای سوریه و جهانگردان اسرائیلی نیاز دارد. نزدیکی ترکیه به مصر، اردن و فلسطین موجب شده است تا بعضی ها احتمال ائتلاف بین این چهار کشور و اسرائیل

ترکیه در خاورمیانه علایق خاصی دارد که نمی تواند آنها را نادیده بگیرد. به خصوص اینکه با روند کنونی اقتصاد جهانی این علایق بیش از هر زمان دیگری اهمیت پیدا کرده است. این علایق را می توان به صورت زیر خلاصه کرد:

۱. مسئله کردها و مشکلات همکاری، که مسئله ای است فراملی و نیاز به

را مطرح کنند که در مورد حمایت آمریکا نیز هست.

۳. مسئله آب و هیدروپولیتیک دجله و فرات است که لزوم همکاری میان ترکیه و کشورهای خاورمیانه را بیش از هر زمان دیگری افزایش داده است.

مسئله دیگری که حائز اهمیت است نقش سنتی ترکیه به عنوان پلی میان اتحادیه اروپا و خاورمیانه است. عده ای معتقد بودند با پیوستن ترکیه به اتحاد گمرکی از میزان تجارت این کشور با کشورهای خاورمیانه کاسته خواهد شد، ولی آمار و ارقام گویای آن است که نوسانات تجاری ترکیه با این کشورها مستقل از ورود این کشور در اتحاد گمرکی با اروپاست. از سوی دیگر این اعتقاد نیز وجود دارد که پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا باعث خواهد شد تا ترکیه به دلیل پیروی از توافقات تجاری اتحادیه اروپا با دیگر کشورها و از جمله خاورمیانه نتواند نقش سنتی خود به عنوان پل ارتباطی شرق و غرب حفظ کند.

فصل آخر کتاب که فصل نتیجه گیری است خلاصه ای از هشت فصل قبلی است. در این فصل نویسندگان تأکید می کنند که

امنیت و رونق اقتصادی ترکیه ذاتاً به توسعه همکاری در منطقه وابسته است، اما در عین حال نباید فراموش کرد که روابط ترکیه با کشورهای خاورمیانه صرفاً متأثر از مسایل بین المللی نیست، بلکه ریشه در مسایل داخلی نیز دارد.

کتاب حاضر از لحاظ متدولوژی حائز اهمیت خاصی است، چون از یک منظر تکوین گرایانه نشان می دهد که چگونه تحولات در سطح داخلی می تواند تحولات منطقه ای و بین المللی را تحت تأثیر قرار دهد و بالعکس، اما به نظر می رسد که عدم تفکیک بازیگران فروملی موجب شده تا خواننده نتواند تصویر روشنی از چگونگی تأثیر بازیگران داخلی بر بازیگران فراملی داشته باشد. همین طور علی رغم تأکید اولیه نویسندگان بر منطقه گرایی جدید، آنچه در بقیه کتاب بیشتر مورد بحث قرار می گیرد همکاری اقتصادی و سیاسی است و نه منطقه گرایی. علاوه بر این نقش شرکتهای چند ملیتی نیز چندان مورد توجه قرار نمی گیرد که شاید ناشی از آن باشد که به گفته نویسندگان هنوز هم در خاورمیانه دولتها بازیگران اصلی هستند.



علی رغم انتقاداتی که از لحاظ روش شناختی بر کتاب وارد است، از لحاظ محتوایی می توان گفت که کتاب یکی از محتمل ترین تصاویر را از آینده اقتصادی و سیاسی خاورمیانه ارائه می دهد. به خصوص اگر توجه کنیم طی تقریباً سه سالی که از چاپ کتاب گذشته حرکت در چارچوب این روند شدت بیشتری گرفته است. به عنوان نمونه در سال ۱۹۹۹ آمریکا در برابر اسرائیل با کسری تراز تجاری ۲ درصدی مواجه بود که خود حکایت از رشد قدرت اقتصادی اسرائیل دارد. به همین دلیل برخی صاحب نظران بر این باورند که آمریکا در عصر جهانی شدن و منطقه گرایی در صدد است تا در خاورمیانه یک منطقه گرایی اقتصادی آن هم به رهبری اسرائیل ایجاد بکند. طبیعی است که در این روند ترکیه دارای اهمیت خاصی خواهد بود. ترکها نیز به شدت می کوشند تا از توانهای بالقوه موجود حداکثر بهره را ببرند. مثل صادر کردن کالاهای صنعتی خود با تعرفه کم به اروپا از طریق اسرائیل. این کتاب کلید خوبی است برای درک رفتارهای سیاست خارجی اسرائیل و ترکیه بعد از پایان جنگ سرد که